دامگه حادثه

یک کینه نوجوانانه
حزب توده و انسان‌دوستی قاضی نیک‌نفس

اینجا را امضا کن و برو، آزادی!

آبان روزگار| رسیدن شعله‌های آتش جنگ دوم جهانی به خاورمیانه و اشغال سرزمین ایران به دست متفقین در شهریور ۱۳۲۰ خورشیدی، در نخستین گام، برافتادن حکومت پهلوی اول و تبعید بنیانگذار آن را به همراه آورد. رفتن پهلوی اول، دست‌کم گشایشی از نظر سیاسی در فضای جامعه استبدادزده آن روزگار پدید آورد. شکل‌گیری حزب توده در جایگاه یک تشکل فراگیر و گسترده‌سیاسی، از پیامدهای این گشایش تاریخی به‌شمار می‌آمد. این حزب، به‌زودی هواداران بسیار یافت، به‌ویژه جوانان و دانشجویان به عضویت و فعالیت در آن گرایش یافتند. همزمان با گسترش فعالیت‌های حزب و اعضا و هوادارانش، رویارویی‌های حکومتی نیز با اندیشه‌ها و کنش‌های آن آغاز شد. کشاکش‌ها میان سیاست‌ورزان و حکومت در روزگار پهلوی دوم، دفتری پربرگ می‌شود، اما خاطره‌هایی جالب گاه در میانه این رویارویی‌ها، بر برگ‌های تاریخ ثبت شده است که لابه‌لای رخدادهای سیاسی، تصویرهایی دگرگونه از زیست اجتماعی مردمان این سرزمین می‌نمایاند. عباس منظرپور، خاطره‌نگار و نویسنده مجموعه سه جلدی کتاب «در کوچه و خیابان» در جلد دوم که «شیربرنج‌نامه» نام دارد، هنگام روایت خاطره‌ای درباره یک خبرچین در میانه‌های دهه ۱۳۲۰ خورشیدی، از رفتار انسان‌دوستانه و یاریگرانه یک قاضی سخن رانده که شگفتی‌اش را برانگیخته است «نخستین آشنایی من با جاسوس یا خبرچین در نوجوانی یعنی در سن ۱۵-۱۶ سالگی روی داد. اواسط سال‌های ۱۳۲۰ بود. یکی از دکان‌های ساختمان پدر در اجاره سیدمحمد نانوا بود. این شخص را از محله آب‌منگل می‌شناختم. [...] نمی‌دانم به چه مناسبت میانه پدر با او خوب نبود. «نان‌در‌آر» او به نام احمد برادر همسرش بود. آن موقع تازه به سازمان جوانان حزب توده وارد شده بودم.» منظرپور سپس به یک کینه ساده اشاره می‌کند که پای او را در نوجوانی به بازداشت سیاسی کشاند «این احمد نانوا، دو سه سالی از من بزرگ‌تر بود و در اثر خصومت شوهر خواهرش با پدرم، او هم با من دشمنی می‌کرد، و هرگاه مرا می‌دید با کلمات رکیک از جریان‌های چپ یاد می‌کرد. بر اثر تکرار این موضوع، نوعی کینه از او در من به وجود آمد که این کینه به تدریج عمیق‌تر شد.» دشمنی با آن شاگرد نانوا اما کار دست جوان پرشور هوادار حزب توده داد «یک بار اختیار از دستم خارج شد و با او به زدوخورد پرداختم و کتک مفصلی به او زدم! فردای آن روز، دستگیر شدم. ابتدا فکر کردم او از من به خاطر آن دعوا شکایت کرده است. اما وقتی به کلانتری رفتم، تعداد زیادی از اعلامیه‌های حزبی را در پرونده خود دیدم و متوجه شدم او گزارش داده که من این اعلامیه‌ها را پخش می‌کردم.» ماجرای خبرچینی اما همان‌جا پایان نیافت. منظرپور روایت کرده است که بابیان واقعیت دعوا با شاگرد نانوا و دسیسه او برای پرونده‌سازی در کلانتری، احمد را نیز بازداشت کرده، هر دو را به زندان آگاهی در محوطه باغ ملی بردند. زندان، یکی از تجربه‌های مشترک بسیاری از کنشگران سیاسی در روزگار به شمار می‌آید. نخستین تجربه زندان منظرپور بدین‌ترتیب با یک دعوا و کینه ساده و پرونده‌سازی پس از آن شکل گرفت «نخستین‌بار بود که زندانی می‌شدم. از چند دَر آهنی با صدای وحشتناک گذشتم و موقع باز شدن و به‌خصوص بستن درها در پشت‌سر خود احساس می‌کردم مرحله‌به‌مرحله از زندگی جدا می‌شوم. داخل زندان راهرو درازی بود که دو سوی آن اتاق‌هایی داشت و در آنها به این راهرو باز می‌شد. به هر یک از این اتاق‌ها «بند» می‌گفتند و در هر بندی نیز چند نفر نشسته بودند. متحیر بودم که وارد کدامیک از اتاق‌ها بشوم که از داخل یکی از آنها مرا به درون خواند. همه‌شان توده‌ای بودند. نمی‌دانم از کجا فهمیده بودند که من سیاسی و با آنها هم‌دردم؟ داخل شدم و یک‌باره ترس و وحشت زندان فراموش شد.» او در زندان آگاهی با زندانیانی از دیگر طبقه‌های جامعه همنشین می‌شود «در میان ساکنان این اتاق که حدود ۷-۸ نفر می‌شدند، چند معلم، یکی دو کارگر و یک کاسب دیده می‌شد.» بازجویی از بازداشتی‌ها، نخستین مرحله پس از حضور در زندان آگاهی به شمار می‌آمد. نویسنده کتاب «در کوچه و خیابان» به ضابطه‌هایی اشاره می‌کند که در آن روزگار درباره بازداشتی‌ها وجود داشته است «طبق قانون، حق نداشتند بیش از چهل‌وهشت ساعت ما را در زندان موقت نگه‌دارند و این قانون کمابیش اجرا می‌شود. [...] ما را چهارشنبه دستگیر کرده بودند، پنجشنبه و جمعه تعطیل بود و به‌هرحال بازجویی ما به روز دوشنبه موکول شد.» جوان ناکار‌آزموده در پهنه سیاست، ساعت‌ها را می‌شمرد تا زمان بازجویی‌اش فرابرسد. او تصویری از چگونگی برخورد قاضی در مسائل سیاسی ندارد، هرچند همان تجربه اندک کنش سیاسی و البته چند روزه زندان و همنشینی با دیگر زندانیان، آموزه‌هایی برایش داشته است «همیشه به ما تذکر می‌دادند که در موقع دستگیری منکر همه چیز بشوید، خیال کنید یک سوزن زیر گلوی شما گذاشته‌اند و اگر بگویید آری و سرتان را پایین بیاورید، آن سوزن زیر حنجره شما فرومی‌رود. همیشه بگویید نه! که سوزن داخل بدنتان نشود.» این خاطره‌نگار اما به رخدادی اشاره می‌کند که نشان می‌دهد در موقعیت‌های ناخوشایند و گرفتاری‌ها، باز کسانی هستند که به گونه‌ای ناباورانه به یاری انسان می‌آیند و او را رهایی می‌بخشند «روز بازجویی من شد. مرا همراه با زندانیانی که در این چند روز بازداشت شده بودند نزد قاضی که در همان اداره مستقر بود بردند. قاضی به سرعت و در حضور ما به پرونده‌ها رسیدگی و قرار لازم را صادر می‌کرد. همه رفته بودند و فقط پرونده من و احمد و یک‌نفر دیگر مانده بود. او مردی بود سی‌وپنج ساله، تمیز و مرتب و به نظر معلم یا کارمند می‌آمد.» گفت‌وگوی قاضی با آن مرد، یک آموزه جالب درباره وجود انسان‌هایی بزرگ حتی در سیستم‌های بیدادگری ارایه می‌دهد؛ این که در سخت‌ترین زمان‌های زندگی، حتی در گرفتاری‌های سیاسی در دستان نیرومند حکومت‌ها، یاریگرانی وجود دارند که انسان‌دوستانی خویش را به روش‌های گوناگون می‌نمایانند «قاضی در حالی که به پرونده نگاه می‌کرد و متهم را نمی‌دید، او را مخاطب قرار داد و گفت: شما متهم هستید که چند کتاب ممنوعه چاپ شوروی را در خانه خودنگه‌داشته‌ای، چه جوابی دارید؟

متهم به‌سادگی گفت: درست است، این کتاب‌ها در خانه من بوده است. قاضی سرش را از روی پرونده بلند کرد و با تعجب خطاب به او گفت: چه می‌گویی؟ شاید ماموربن آنها را در خانه‌ات گذاشته و پرونده‌سازی کرده‌اند؟» منظرپور در همان وضع دلهره‌آور بازداشت و بازجویی اما اشاره ظریف قاضی را درمی‌یابد «می‌خواست متهم را راهنمایی کند، اما آن شخص با سادگی گفت: آخر دویست کتاب بزرگ را که ماموربن به خانه آدم نمی‌آورند. قاضی دید طرف اصلا توی باغ نیست. گفت: برایت نوشته‌ام کتاب‌ها را ماموربن در خانه‌ات گذاشته‌اند. بیا و این‌جا را امضا کن و برو، آزادی!» نویسنده کتاب «در کوچه و خیابان» در حالی از حکم انسان‌دوستانه و یاریگرانه قاضی سخن می‌راند که خود متهم هنوز درنیافته، چه شده است «متهم ساده‌لوح هنوز هم شک داشت.» منظرپور سپس پایان بازجویی خود را نزد آن قاضی چنین روایت می‌کند «نوبت به من رسید. هیچ دلیلی نداشت دروغ بگویم. عین واقعه را دوخورد و پرونده‌سازی «طرف» را شرح دادم. قاضی بلافاصله برای من حکم «عدم تعقیب» نوشت و همان‌جا بودم که با چند سوال، احمد را وادار به اعتراف به این پرونده‌سازی کرد. مرا آزاد کردند و احمد در زندان ماند!»

کتیبه مقرنس مسجد سراج‌الملک در خیابان چراغ‌برق تهران

یادگار یک واقف اصفهانی در قلب تاریخی پایتخت؛ او که مسجد می‌ساخت

حسن توفیق‌بین که مسجد کرد

روزبه رهنما- تاریخ‌پژوه| این‌جا خیابان چراغ برق است؛ همانی که امروز امیرکبیر می‌نامند، اما ساکنان و کاسبانش همچنان نام چراغ برق را بیشتر می‌پسندند؛ از آن‌رو که برق برای نخستین‌بار در تهران، در این خیابان آمد و شهر را روشن کرد. چراغ راهنمایی چهارراه سرچشمه که سبز می‌شود، موتورسوارها انگار از بند رها شده‌اند، چون تیری رها شده از چله کمان می‌تازند. از این گوشه چهارراه به گوشه دیگر می‌روم. گوشه‌ای از چهارراه، چندمتری مانده به خیابان پامنار، جوانک دست‌فروش، چرخ کوچکش را گوشه‌ای نهاده، فالوده را آماده می‌کند تا در این گرمای تند تابستان، رهگذران را به خنکی دعوت کند. او یکی از اعضای ثابت این جاست. فالوده‌اش هم مشتری دارد، که اگر نداشت، این همه دوام نمی‌آورد. بی‌درنگ از کنارش می‌گذرم. او هم یکی از یادگارهای سلوک قدیم دسته‌ای از مردمان این شهر است! چهارراه سرچشمه را همین‌طور که پیاده یا سواره به سوی میدان امام خمینی ادامه بدهی، نرسیده به خیابان ملت، این‌جا سفر آغاز می‌شود. چند متری مانده به ملت، کنار یکی از فروشگاه‌های بزرگ قطعات خودرو، زیر سایه درختان و آفتاب‌گیر مغازه‌ای پیرمردی نشسته، آمدگان و رفتگان را می‌پاید. می‌گویم: پدرجان! می‌خواهم به مسجد سراج‌الملک بروم. بی‌آن که نگاهم کند به سویی اشاره می‌کند: آن‌جا را می‌بینی؟ کمی جلوتر بری به آن‌جا می‌رسی. بگردی پیداش می‌کنی! اکنون روبه‌روی مسجد ایستاده‌ام؛ مسجدی کوچک اما با جاذبه‌هایی فراوان و البته داستانی جذاب در زمینه چگونگی ساخت. رضاقلی خان سراج‌الملک این روزها برای کسانی که از چهارراه سرچشمه و خیابان امیرکبیر (چراغ برق پیشین) به سوی میدان امام خمینی می‌روند یا دست‌کم برای یک بار هم که شده به بازار لوازم یدکی و تزیینات خودرو در چراغ برق می‌آیند، به مسجدی شهره است که نام «سراج‌الملک بزرگ» را روی تابلوی بزرگ جلوی ورودی دارد و نیز اهالی محله او را به کوچه سراج‌الملک در کنار مسجد می‌شناسند.

مردی بسیار پخته و باملاحظه

رضاقلی خان سراج‌الملک، سیاستمدار و دیوان‌سالار قابل‌اعتماد قاجاری، آنگونه که در کتاب «خاطرات سیاسی و تاریخی» به کوشش سیف‌الله وحیدنیا آمده است در زمره زمین‌داران بزرگ اوایل مشروطیت به شمار می‌آمد. رضاقلی خان، به روایت مهدی بامداد در کتاب «شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ هجری»، فرزند عباس خان، اصالتا ایروانی، چون در اصفهان زاده و ساکن شده بود، بعدها که در دربار قاجار لقب سراج‌الملک گرفت، به سراج‌الملک اصفهانی مشهور شد. عبدالله مستوفی در کتاب «شرح زندگانی من، یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه» درباره او می‌نویسد «رضا قلیخان سراج‌الملک اصفهانی و مردی بسیار پخته و باملاحظه و چون ظل‌السلطان حکومت اصفهان و بختیاری و یزد و فارس و خوزستان و کرمانشاهان و کردستان و بروجرد و لرستان و عراق و کمره و گلپایگان و خوانسار و ملایر و تویسرکان و نهاوند و محلات را داشت، پیشکاری او آدم مهمی بود. تمام اشخاصیکه حقوق آنها بخرج این ولایات می‌آمد و تمام حوالجاتی که از بابت باقی دستورالعملی این ولایات از خزانه صادر میشد، راتق و فاتقی جز سراج‌الملک نداشت. این مرد پرحوصله با این‌که تحصیلاتی نکرده و خط و ربط چندانی هم نداشت، با پشتکاری خسته‌نشو و ملایمتی از کوره‌درنرو، یک تنه تمام این کارها را می‌گذراند و خم بابرو نمی‌آورد. هیچ شنیده نشده است که کسی قبض مواجبی برای وصول و ایصال وجه از یکی از این ولایات باو بدهد و پول آن وصول نشده، بدست صاحبش نرسیده باشد. این مرد بقدری در نزد ارباب حقوق این ولایات اعتبار تحصیل کرده بود که مردم قبض خود را بدون گرفتن یادداشت باو می‌دادند. گذشته از این، ظل‌السلطان چون تمام حساب این حکام را خود از آنها گرفته و خود بدولت پس می‌داد، بدون پادرمیانی سراج‌الملک هیچ کاری نمی‌گذشت.»

حسن توفیق‌بین که مسجد کرد/سطح میخانه‌راسراج‌الملک

سراج‌الملک امروز دیگر تنها به مسجدی شناخته می‌شود که کتیبه سردرش بیانگر همه چیز است؛ همان مسجدی که گویا در دوره ناصرالدین‌شاه قاجار میخانه بود و روزی گروهی از نمازگزاران مسجدی در نزدیکی‌اش بر آن شدند می و میخانه را بر سر صاحبش بکوبند. سراج‌الملک اما پادرمیانی کرد مهدی بامداد بنای این مسجد را چنین روایت می‌کند «از اعمال خیریه سراج‌الملک بنای دو مسجد است در تهران یکی در خیابان امیرکبیر (چراغ برق سابق) و دیگری در شاه‌آباد و پیش از این که این دو محل به مسجد تبدیل شود میخانه بوده است. این شعر در کاشی سردر مسجد واقع در خیابان امیرکبیر نوشته شده است: حسن توفیق بین که مسجد کرد/سطح میخانه را سراج‌الملک و در تاریخ بنای مسجد گفته شده است: در هزار و سیصد و سه این سخن تحریر شد/کوکب بخت سراج‌الملک عالمگیر شد». این مسجد کوچک اما زیبا برای کسانی که در محدوده خیابان امیرکبیر (چراغ برق قدیم) زندگی و کار می‌کنند، بسیار محبوب است. اهالی محله و نیز کاسبان بازار لوازم خودرو، بسیاری از مراسم و آیین‌های مذهبی را در این مسجد دوست‌داشتنی برگزار می‌کنند. سراج‌الملک با ساخت و وقف این مسجد کوچک اما زیبا، یادگاری همیشگی برای خود در دل پایتخت بر جای گذاشت.

یادگار جاودانه موقوفات یک آستان متبرک در کتابخانه و موزه ملی ملک

تومار عضدی؛ سندی جاویدان از دنیای وقف

آبان روزگار- روزنامه‌نگار| زنده‌یاد ایرج افشار در یک سخنرانی به سال ۱۳۸۴ در نشست علمی-پژوهشی «وقف؛ میراث جاویدان»، وقف‌نامه‌ها را گنج‌هایی تاریخی برشمرده است که حقیقت‌ها و جذابیت‌های فراوان تاریخی را در خود جای داده‌اند. وی در آن سخنرانی درباره وقف‌نامه‌ها چنین گفته است «وقف‌نامه‌ها چه اهمیتی برای تاریخ ما دارد؟ جنبه اقتصادی، حقوقی، معماری، هنری و سیاحتی موقوفات، البته اموری است که در جای دیگر باید به آنها پرداخت. آنچه از نظر تاریخی در اساس وقف نهفته است، به‌انگیزه واقفان برمی‌گردد. کسانی که در گذر زمان، مالی را وقف کرده‌اند، بیشتر دو انگیزه مورد نظرشان بوده است؛ یک، توجه به وضع اجتماعی و نیازهای همگانی در زمان‌های مختلف، دیگری طلب مغفرت و دعای خیر برای خود. به‌هرحال آنچه بود، نتیجه‌اش برای مردم بود. توجه به این نکته‌ها وقتی شما فراتر از یک شهر، به همه کشور بنگرید، خواهید دید که بخشی از تاریخ مملکت ما از راه این وقف‌نامه‌ها قابل بازشناسی است. به‌عنوان مثال اگر وقف‌نامه ربع رشیدی پیدا نشده بود، تشکیلاتی که امروز در تبریز در این زمینه فعالیت می‌کند، چه می‌توانست انجام دهد؟ چیزی در دست نبود تا دست‌اندرکاران این تشکیلات بتوانند آن را بازسازی کنند. نه‌تنها بازسازی فضایی که بازسازی فکری هم نمی‌توانستند بکنند تا بدانند این مرد چه کار ارزشمندی کرده است. وقف‌نامه‌هایی که به دست می‌آید برای‌مان از نظر تطبیقی و نیز مطالعه تاریخی اهمیتی فراوان دارد. باز در همین دوره می‌بینیم داماد رشیدالدین فضل‌الله به نام سیدشمس‌الدین و پدرش سیدرکن‌الدین یزدی، موقوفاتی مهم داشته‌اند که متن وقف‌نامه آنها به جای مانده است. هنوز بنای مدرسه‌ای به نام شمسیه در یزد هست که بقعه بلندی دارد و مزار سیدشمس‌الدین هم آن‌جاست. وقف‌نامه این پدر و پسر به نام جامع‌الخیرات چاپ شده است. در این وقف‌نامه می‌بینید خدماتی را افزون بر آنچه پدر زنش یعنی رشیدالدین فضل‌الله انجام داده، مطالبی را آورده است. بقیه نیاتش مانند مدرسه، دارالشفا حظیره تقریبا همان است. نکته اضافی کار سیدشمس‌الدین آن است که چون خودش بیشتر زمان‌ها در سفر و در راه بوده و باید گاه‌به‌گاه به سویی برود، در وقف‌نامه دستور داده‌بوده که برای بیتوته مسافران کاروانسرا بسازند».

این نگاه کارکردگرایانه وی نسبت به وقف‌نامه‌ها و سندهای وقفی برجای‌مانده از گذشته، ما را به یک سند مهم وقف‌نامه‌ای در کتابخانه و موزه ملی ملک می‌رساند؛ تومار عضدالملک که به تومار عضدی نیز آوازه یافته است.

این تومار که درواقع سندی یگانه از مجموع موقوفات آستان قدس رضوی به شمار می‌آید، در کنار فهرستی بلندبالا از موقوفات تقدیم‌شده به آستان امام رضاعلیه‌السلام، همچنین ارزش فراوان تاریخی دارد. سیدمحمدحسین عضدالملک، نایب‌التولیه آستان قدس رضوی به تاریخ رجب ۱۲۷۳ قمری این تومار را تهیه کرده و به مهر و تایید ناصرالدین‌شاه قاجار و بسیاری از عالمان، خادمان و کشیکچیان آستانه مقدس رسانیده است. مهرهای شاهدانی که تومار را امضا کرده‌اند، نام‌هایی بزرگ در خود گنجانده است. تهیه چنین تومارهایی در حوزه موقوفات نشان می‌دهد ایرانیان تا چه اندازه نسبت به ماندگاری و پیوستگی موقوفات در آینده حساسیت و تعلق خاطر داشته‌اند. آنان همواره در این گمان بودند که دست روزگار می‌تواند گزندهایی بر موقوفه‌ها وارد آورد، از این‌رو بر آن می‌شدند با تهیه سندهایی تاریخی، شرایطی فراهم آورند که آیندگان از موقوفه‌های زمان‌شان آگاهی یابند. تومار عضدالملک در تالار آثار اهدایی بانو عزت‌ملک ملک در کتابخانه و موزه ملی ملک به نمایش درآمده است. دوستداران سنت وقف برای تماشای این سند جذاب تاریخی و آگاهی از فهرست موقوفات آستان قدس رضوی در روزگار گذشته می‌توانند به دیدار آن بیایند.

تومار عضدالملک- عکس: کتابخانه و موزه ملی ملک

یک حرم مقدس؛ تبلور نیکوکاری

حرم‌های مقدس در باورهای دینی ایرانیان، جایگاهی والا در زندگی‌شان نیز دارند. بخشی از نگاه نیک‌اندیشانه و رفتار نیکوکارانه آنان، از دریچه همین حرم‌ها و مکان‌های مقدس به زندگی روزمره مردمان راه می‌یابد. این پدیده هرچند همواره در تاریخ ایران وجود داشته، اما گاه جهانگردان و غیرایرانیانی که در دوره‌های گوناگون تاریخی به این سرزمین کهن شرق نزدیک آمده‌اند، بیش از خود ایرانیان به آن مسأله توجه کرده‌اند. شهر قم همواره در یک هزاره گذشته، از حرمی مقدس هویت یافته که بانویی بزرگوار، در آن‌جا آرمیده است. حرم حضرت فاطمه معصومه(س)، خواهر امام رضا(ع) در این شهر کویری، همواره سرچشمه نکویی و بروز کردار نیک‌خواهانه ایرانیان معتقد به باورهای دینی و اخلاقی بوده و این پدیده از نگاه مسافران کشورهای دور پنهان نمانده است. جووانی فرانچسکو جملی کارری، جهانگرد ایتالیایی که در دوره صفوی به ایران آمده است در سفرنامه خود، هنگام توصیف حرم حضرت معصومه(س) از مکان‌هایی یاد می‌کند که برای کمک به تنگدستان و نیازمندان در آن‌جا پدید آمده است «به حیاط وسیعی وارد می‌شویم که چون باغی بزرگ با درختان کاج پوشیده شده و در قسمت جلوی آن گل سرخ و دیگر گل‌ها به حد زیاد هست. در دست راست اتاق کوچکی برای اطعام مساکین بنا شده است، غربا و مساکینی که بدانجا می‌آیند با پارچه‌ای گوشت و مقداری نان و پلو رایگان اطعام می‌گردند».

هانری رنه دالمانی، جهانگرد فرانسوی، دیگر مسافر ایران است که در دوره قاجار با سفر به قم، از یک نذر ویژه در آن‌جا خبر می‌دهد؛ نذری که حرم مقدس قم، بهانه برآوردن آن بوده است. او پس از اشاره به تاریخ قم، اهمیت آن شهر را نزد یکی از پادشاهان قاجار به اندازه‌ای می‌داند که می‌کوشد با توجه ویژه به مقبره حضرت معصومه(س) و تعمیر آن، کارهایی عام‌المنفعه نیز در کنار آن انجام دهد «فتحعلی شاه نذر کرده بود اگر به سلطنت برسد مقبره را به‌طور شایسته‌ای تعمیر نماید و از این‌رو، درون مقبره را صفحات مس مطلا گذارد ... و مدرسه‌ای هم در جنب آن ساخت که گنجایش یکصد نفر طلبه علوم دینیه را داشت ... به‌علاوه یک مریض‌خانه و مهمان‌خانه هم در این شهر ساخت».

واره

رونق و درخشش علم و دانش
از زمینه قدیم تا روزگار کنونی

وامدار دیرینه آیین وقف

از میان بسیاری ویژگی‌های فرهنگ و تمدن ایران و اسلام از نخستین سده‌ها تا روزگار معاصر، اگر بر آن شویم مواردی برشمریم، قطعا از آن میان «رونق علم و دانش»، جایگاهی ویژه دارد. ایرانیان به‌ویژه به استناد منابع برجای‌مانده از روزگار اسلامی، در تولید علم و دانش در زمینه‌های گوناگون کوششی فراوان داشتند. دستاورد چنین کوشش‌هایی، نگارش کتاب‌هایی کم‌نظیر در جهان علم و دانش به‌شمار می‌آید که اکنون به‌عنوان نفایس فرهنگ و تمدن ایران و اسلام به زبان‌های فارسی و عربی در گنجینه‌های نسخه‌های خطی کتابخانه نگهداری می‌شوند. روایت تاریخ از چنین رونقی، ما را به مدرسه‌ها و کتابخانه‌هایی بزرگ می‌رساند که در سده‌های پی‌درپی در ایران فعالیتی چشمگیر داشته‌اند و اندیشمندان و دانشمندانی بزرگ به جامعه تقدیم می‌کردند. تعلیم و تربیت، درواقع آن‌گونه که امروز «آموزش‌وپرورش» می‌نامیم در تاریخ ایران پیشینه، رونق و گسترشی فراوان داشته است. یک نکته اما در این میانه ما را با جلوه‌ای دیگر از این مسأله راه می‌نمایاند. بخشی گسترده از این نهادهای آموزشی‌وپرورشی در تاریخ ایران، از سنت نیکوی وقف برآمده بودند. آن‌گونه که منابع تاریخی نشان می‌دهند پس از موقوفه‌های دینی به‌ویژه مربوط به حوزه عبادت و زیارت، مراکز آموزشی‌وپرورشی بیشترین میزان موقوفه‌ها را دربرمی‌گرفته‌اند. مدرسه‌ها، مکتب‌خانه‌ها و کتابخانه‌هایی بسیار در جای‌جای تاریخ این سرزمین می‌توان یافت که براساس سنت وقف شکل گرفته، اداره شده و توسعه یافته‌بودند.

نظامیه‌ها
در خشش‌ی از یک نگاه توسعه‌گرا

مدرسه‌های نظامیه در روزگار سلجوقی از نمادهای درخشان نهادهای وقفی در حوزه آموزش‌وپرورش در تاریخ ایران به شمار می‌آیند. این مدرسه‌های علمی به کوشش خواجه نظام‌الملک توسی، وزیر پرآوازه حکومت سلجوقیان در سراسر پهنه سرزمین‌های اسلامی زیر سلطه این دودمان پدیدار شدند. نظامیه‌های بغداد، اصفهان، نیشابور و هرات در این میانه آوازه‌ای بزرگ داشتند. نظام‌الملک برای آن‌که رونق و تداوم زیست نظامیه‌ها را اعتباری و ضمانتی بخشد، موقوفه‌هایی بسیار برای هریک از آنها در نظر گرفت تا از منابع درآمدی آنها هزینه‌های اداره مدرسه‌ها فراهم آید. به‌عنوان نمونه، این وزیر خوش‌ذوق سلجوقی، پس از بنیان‌گذاری نظامیه بغداد در سال ۴۵۷ هجری بر کرانه دجله، بازارها، کاروانسراها و روستاهایی پیرامون آن را خرید و وقف کرد.

کتابخانه‌های وقفی
نگین‌های درخشان ایران

کتابخانه‌ها از دیگر نهادهای مرتبط با این حوزه بودند که با بهره‌گیری از سودمندی‌های سنت وقف درخششی کم‌نظیر در تاریخ علم و دانش ایران و دیگر سرزمین‌های اسلامی یافتند. کتابخانه جامع نیشابور که در سده‌های میانه تاریخ ایران آوازه‌ای جهانی داشت، از آن دسته بود. موقوفه‌هایی برای این کتابخانه در نظر گرفته شده بود تا با درآمد و سود آنها نیازهای آن کتابخانه برآورده شود. کتابخانه ربع رشیدی در دوره‌های بعد نیز از جمله نهادهایی علمی و پژوهشی بود که از موقوفه‌ها بیشترین بهره را می‌برد. این کتابخانه که به کوشش خواجه رشیدالدین فضل‌الله‌همدانی، وزیر خوش‌نام ایلخانان بنا نهاده شده بود، در مجموعه بزرگ ربع رشیدی در شمال غرب ایران جای داشت. آیین وقف به‌ویژه در حوزه علم و دانش، با گذر از دروازه‌های تاریخ بالید تا به روزگار کنونی رسید. در سده‌های اخیر تاریخ ایران، حتی روزگار معاصر نیز نشانه‌هایی پررنگ از حضور و تأثیرگذاری وقف در جریان علم و دانش این سرزمین می‌توان جست. مدرسه‌ها و کتابخانه‌هایی بزرگ در دوره معاصر تاریخ ایران تا به امروز براساس سنت وقف بنیان گذارده شده و جریان دیرینه رونق علم و دانش را در این سرزمین تداوم بخشیده‌اند. کتابخانه‌هایی بزرگ همچون کتابخانه و موزه ملی ملک در تهران و کتابخانه مرعشی نجفی در قم، دو طلایه‌دار بزرگ کاروان وقف در روزگار کنونی به شمار می‌آیند. به اینها بسیاری مدرسه‌های علمیه همچون مدرسه سپهسالار و نیز مدرسه خیریه فیروزکوهی را در تهران می‌توان افزود؛ همچنین زنجیره بزرگ مدرسه‌های خیریه آموزش‌وپرورش که هزاران دانش‌آموز را در خود جای داده‌اند.

این سلسله درخشان و آن همت والا

سلسله درخشان علم و دانش در ایران، از گذشته‌های دور تا امروز، به همان اندازه که به کوشش عالمان و دانشمندان وابسته است، وام‌دار انگیزه‌های نیک واقفانی است که دارایی خود را به جامعه واگذاردند تا از بهره آنها چشمه زلال علم‌خواهی و دانش‌جویی همواره جاری بماند. تاریخ ایران هیچ‌گاه چنین مردان و زنان بزرگی را از یاد نخواهد برد؛ کسانی که با بهره‌گیری از آیین دیرینه وقف، آموزش‌وپرورش را در سرزمین خود پشتیبان شدند و سنتی نیکو برای آیندگان به یادگار گذاردند.